Kh\_Osool\_SMJS\_980912

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۲ آذر ۱۳۹۸

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت‌های منع فضل ماء صحبت می‌کردیم.

روایت محمد بن سنان عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن ماء الوادی ان المسلمین شرکاء فی الماء و النار و الکلاء.

در موردش صحبت کردیم. چکیدة عرض ما این بود که ظاهراً ناظر به ماء و نار و کلاء مباح هست و ناظر به کلائی که در زمین مملوک شخص باشد نیست.

یکی از نکاتی که باعث می‌شود که مؤید آن عرائض سابق ما، یک سری روایاتی داریم.

ما مرسلة فقیه هم داشتیم. در مرسلة فقیه عبارتی داشت که قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لا یمنع فضل الماء و لا یبیع الکلاء.

قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی اهل البوادی ان لا یمنع فضل ماء و لا یبیع فضل الکلاء.

که این در مورد فضل ماء صحبت شده و فضل کلاء صحبت شده، در مورد این روایت لا بیع که احتمال فضل الکلاء هست. بعضی نسخه بدل‌هایش لا یمنع هست ولی باید علی القاعده لا یبیع باشد. اگر یمنع باشد تکرار لا یمنع خیلی لطیف نیست. ان لا یمنع فضل ماءٍ و لا یمنع فضل کلاء بگویید. تکرار امثال اینها خیلی لطیف نیست. علی القاعده همان لا یبیع فضل الکلاء هست.

در مورد فضل کلاء روایاتی هست که می‌گوید که اگر شخصی زمین مال خودش است حق دارد بفروشد ولی زمین اگر از مباحات باشد حق فروش ندارد. تفصیل قائل شده بین زمینی که برای خودش باشد یا مال خودش نباشد. آن روایات علاوه بر اینکه عرض کردم خود همین‌ها اهل البوادی فرض ظاهرش مواردی هست که آن آب و کلاء و اینها جزء مباحات هستند و حمل اینها بر اینکه مراد مباحات هست، حمل روشنی است منهای آن اقتضاء جمع بین اطلاق و تقیید این روایت با روایت‌های دیگر هم همین اقتضاء می‌کند که مراد از اینها فضل کلاء مباح باشد.

این روایات یک بابی هست در جامع احادیث باب ان لمالک الارض ان یحمی المرائی لحاجته و یبیعها و لا یجوز ذلک فی الاراض المشترکة بین المسلمین.

روایت اوّلش روایتی هست که در کافی عدة من اصحابنا من احمد بن محمد عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ادریس بن زید عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته و قلت جعلت فداک ان لنا ضیاءً و لها حدودٌ و فیها مرائی و للرجل منا غنم و ابل یحتاج الی تلک المرائی لابله و غنمه. و یحل له ان یحمی المرائی لحاجته الیها؟

می‌توانی این مرائی را دیوار بکشد؟ یحمی یعنی دیوار کشید. دور اینها را دیوار بکشد، سیم خاردار بکشد، این را غرق‌گاه قرار بدهد. کاری کند که کسان دیگر نتوانند وارد این محدوده بشوند.

حضرت فرمود اذا کانت الارض ارضه فله ان یحمی. اگر زمینش برای خودش است اشکالی ندارد.

و سیّر ذلک الی ما یحتاج الیه. قلت له الرجل یبیع المرائی. مرائی را بفروشد. فاذا کانت الارض ارضه فلا بأس.

در زمین شخصی خودش هست مانعی ندارد. ولی نه زمین‌های مباح هست، زمین‌های مباح اصلاً چراگاه و اینها به این معنا چیز نیستش، اینها خودرو هستند. ولی اگر زمین، زمین شخصی باشد زمین شخصی باعث می‌شود بالتبع آن محصولاتش هم ملک شخص باشد.

این روایت از جهت سندی ادریس بن زید توثیق صریح ندارد. بعضی‌ها ادریس بن زید را با توجه به عبارتی که در مشیخة فقیه در موردش وارد شده که صاحب الرضا علیه السلام، ادریس بن زید را خواستند توثیق کنند. ولی نه ما این را مفصل صحبت کردیم که آن عبارت‌هایی که مرحوم شیخ صدوق. مرحوم شیخ صدوق در ۷، ۸ مورد با کلمة صاحب یک شخص را معرفی می‌کنند. صاحب فلان و اینها. اینها همه اشخاص گمنام هستند که ترجمة درست و درمانی ندارند. و ما می‌خواستیم اینکه ایشان صاحب تعبیر می‌کند برای تعیین طبقة راوی و این که یک مقدار از آن جهالت اولیه درش بیاورد است.

صاحب یعنی راوی.

خودمان در برنامة درایة النور در برنامة معیار زدن یکی از ویژگی‌های معیارهای ما این هست که عنوان معیار مشترک نباید باشد. تا جایی که عنوان را بشناسیم، بتوانیم با یک ممیزات واقعی آن را معرفی کنیم، اسمی، اسم پدری، مشخصات لقب، کنیه، امثال اینها با اینجور ویژگی‌ها بتوانیم بشناسیم، با این ویژگی‌ها اضافه می‌کنیم تا عنوان معیار غیر مشترکی به دست بدهیم. ولی بعضی افراد را این چیزهایش را نمی‌دانیم. مثل ابوداود که استاد کلینی هست و واسطة بین کلینی و حسین بن سعید است. هیچ مشخصه‌ای از این نداریم که کی هست، چی است، امثال اینها، برای اینکه این را مشخص کنیم که این ابوداود نوشتیم ابوداود شیخ محمد بن یعقوب الکلینی. تعبیر شبیه شیخ محمد بن یعقوب و امثال اینها ضمیمه‌اش کردیم تا این را مشخص کند. یک مقداری از آن ابهامش در بیاوریم.

این توضیحات مرحوم صدوق در مورد اینکه فلانی صاحب الرضا علیه السلام اینها برای این هست که طبقة این راوی را مشخص کند، یک مقدار از آن جهالت ابتدایی این راوی کاسته بشود.

همة این صاحب‌هایی که هست همین است. صاحب امیرالمؤمنین. هیچ یک از اینها، اشخاصی که به عنوان اصحاب خاص آن امام معروف باشند اصلاً نیستند. در مورد اصحاب خاص ائمه تعبیر صاحب ایشان نیاورده. این که این کلمة صاحب بر خلاف تصوری که هست نشانگر یک نوع جهالت راوی هست. نشانگر اینکه راوی، راوی شناخته شده‌ای نبوده است. اگر به تضعیف راوی کمک نکند به توثیق راوی کمک نمی‌کند. ولی ما مشایخ احمد بن محمد ابی نصر بزنطی را ثقه می‌دانیم از طریق آن مطلب توثیق می‌شود.

علی ای تقدیر این روایت به نظر ما روایت معتبری است. ازش استفاده می‌شود که اگر شخصی

شاگرد: چه توثیقی استفاده کردید؟

استاد: به خاطر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت. اگر کسی مبنایش اصحاب اجماع هم باشد آن هم عبارت می‌تواند. چون احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی جزء اصحاب اجماع هم هست. آن هم یک مبنای دیگری در اعتباربخشی روایت.

حالا آن را قبول نداریم ولی مشایخ احمد بن محمد بن ابی نصر را ثقه می‌دانیم.

شاگرد: حتماً در روایت‌هایی که خود بزنطی نقل کرده یا نه مطلقاً راوی.

استاد: نه مطلقاً توثیق می‌کنیم. آنهایی که اصحاب اجماع هست فقط در روایت که خود اصحاب اجماع نقل کردند روایتش معتبر می‌شود. راوی توثیق نمی‌شود. ولی ما توثیق می‌کنیم.

این روایت از جهت سندی معتبر هست.

این روایت لا یبیع فضل الکلاء را تقیید می‌کند. می‌گوید این فضل کلائی که هست در صورتی که آن زمین که کلاء در آن روییده شده، آن مرئایی که هست آن مرئا ملکش نباشد. در اراضی مشترک بین المسلمین باشد. همچنان در عنوانی که جامع الاحادیث زده جمع بین روایات کرده، روایات هم همین مطلب استظهار می‌کند.

شاگرد: معهود در مطلقات

استاد: همین هم. فضل الکلاء که به این معنا باشد دیگر فضل ماء را بخواهیم بگوییم آن فضل ماء مراد معنای مطلق هست درست نیست. علاوه بر اینکه در خصوص فضل ماء هم ما روایات داریم. که می‌گوید آب اگر آب خودش باشد فروختنش اشکال ندارد. حالا آن را هم می‌خوانم.

شاگرد: بیعش نه. منعش هم سرایت بدهیم.

استاد: یک نوع ملازمه‌ای هست وقتی می‌گویند می‌تواند. این بحث منع مراد این هست که باید مجانی در اختیار افراد بگذارد، مراد از اینکه منع بکند، یعنی مجاناً در اختیار افراد باید قرار بدهد. این از اینکه می‌تواند آن آب را بفروشد معنایش این است که لازم نیست مجاناً در اختیار افراد دیگر قرار داده باشد.

شاگرد: بیع می‌شود منتها در شرایط خاصی مثل همین موارد.

در مورد احتکار می‌گوید حق ندارد ذخیره کند

استاد: نه، آن در اینها بحث این نیست که قیمت باید قیمت عادلانه باشد. این صحبت‌ها اصلاً

شاگرد: حق مارّه است، بفروشی هم بیعش درست است، با شرایطی بخورد

استاد: نه آن ربطی به این بحث‌ها ندارد.

بیع شخصی که معنای اینکه می‌تواند فضل کلاء را بفروشد یعنی اینکه لازم نیست که مجاناً در اختیار افراد قرار بدهد. اگر مجاناً در اختیار افراد قرار بدهد آن.

علاوه بر اینکه خود روایت‌های.

یک روایت دیگر هم در این مسئله هست که از آن استفاده می‌شود در جایی که زمین برای خودش نیست حق منع ندارد. آن روایت سنداً معتبر نیست ولی طبق قاعده است، آن دیگر خیلی نیازی به اثبات سندش نیست.

روایت یونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الرجل مسلم تکون له ضیع۱۴:۲۲ فیها جبل مما یباع. یأتیه اخوه المسلم و له غنم قد احتاج الی جبلٍ یحل له ان یبیعه لجبل کما یبیع من غیره او یمنعه من الجبل ان طلبه بغیر ثمنٍ و کیف حاله فیه و ما یأخذه. پولی که آنجا زمین هست حق دارد پول بگیرد یا نه؟ قال لا یجوز له بیع جبله من اخیه لأن الجبل لیس جبل.

جبل جزء انفال است و این جبل فوقش این است قسمت‌های پایین جبل که جزء انفال نیست ملکش است. الآن هم رسم هست از آن قسمت رأس الجبل، نقطة بالایی تا دره را حق کسی می‌دانند که زمین پایینی مالکش است. اینها شرعی نیست که، خود همین روایت هم پیداست مما یباع بوده. خرید و فروش می‌شده. بنابراین روایت این هست که اینها بیخود خرید و فروش می‌کنند. اینها خرید و فروشش جایز نیست.

بعد ذیلی دارد. می‌گوید: انما یجوز له البیع من غیر المسلم.

بیع به غیر مسلم به خاطر اینکه یک حق اختصاص دارد، این حق اختصاصش را.

حق اختصاص است، حق اختصاص که برای جمیع مسلمین نیست. این مقدم که شده همین مقدار حق اختصاص برایش ایجاد می‌شود در این حدی که می‌تواند جلوی کفار را بگیرد و می‌تواند. این اشکالی ندارد.

شاگرد: بفروشد نه اینکه کافر بیاید همیشه از این استفاده کند تا سابقه.

استاد: آن شبیه همین می‌شود. وقتی به کافر هم فروخت آن هم شبیه این می‌شود. اگر خواست استفاده کند می‌تواند از آن استفاده کند. اگر استفاده نکند آن هم باید مجاناً در اختیار دیگران قرار بشود. یعنی همان حالتی که خودش نسبت به این زمین داشت می‌توانست استفاده کند تا جایی که هست همان را هم به دیگری بدهد.

این ریزه‌کاری‌های روایت را کار ندارم. آن ریزه‌کاری‌هایش ممکن است طبق قاعده نباشد.

شاگرد: نسبت به مسلم دیگر هم حق اختصاص دارد.

استاد: این کأنّ یک حق خاصی شارع اینجا قرار داده که من همین مقدار که می‌توانم سبقت بجویم به این عنوان که او را در اختیار بگیرم برای فروش به دیگری.

شاگرد: چرا حق اختصاص را به مسلم نمی‌شود فروخت؟

استاد: به خاطر اینکه همة ما اینجا حق داریم. به این معنا، من حق دارم که از این برای استفادة شخصی خودم یا برای فروش به دیگری استفاده کنم. هر مسلمانی که زودتر آمد می‌تواند این را به دیگری بفروشد. مانعی ندارد به این روایت عمل بشود. روایت از جهت سندی معتبر نیست ولی اگر سندش معتبر بود مضمونش یک مضمونی نیست که نمی‌خواهم بگویم ریزه‌کاری‌هایش طبق قاعده است. مخالف قاعده‌ای که نشود به آن عمل کرد نیست. اینجور نیست که مخالف ارتکازی باشد که نشود به آن عمل کرد. ولی روی آن تکه‌های روایت خیلی الآن صحبت ندارم. غرضم آن قطعه‌اش است که به غیر مسلمان می‌شود فروخت یا نمی‌شود فروخت این روایت می‌گوید جایی که مرئی، زمینش برای خود شما نیست، شما حق فروش ندارید. این طبق قاعده است، ملک شما نیست که بفروشید. به غیر مسلمان بتوانیم بفروشیم یا نتوانیم بفروشیم بحث دیگر است. به مسلمان به هر حال نمی‌شود فروخت، آن طبق قاعده است. ولی جایی که ملک شخص باشد، اینکه می‌تواند بفروشد در آن روایت هست.

در فضل ماء هم روایت‌های متعددی هست که

شاگرد: گیر سندی را به خاطر بعض اصحابنا، مثلاً برویم ببینیم مرار بن یوسف در درایه و اینها بیشتر استادانش یا عمدة روایت‌هایش از فضای راویان ثقه بوده این قرینه می‌شود برای اینکه این را توثیق کنیم؟

استاد: بیشترش فوقش ظن می‌آورد.

شاگرد: تا چه سرحدی برسد قبولش می‌کنید؟ حدی دارد یا؟

استاد: روایت‌های متعدد دیگری داریم که طرف حقابه‌اش شِرب۱۹:۳۵ می‌تواند بفروشد، امثال اینها. متعدد است. هم بعضی روایات به اصل فروشش ناظر هست. بعضی روایت‌هایش به فروشش به کیل هنتن می‌گوید مجاز است. بحث روایت‌هایی که کیل هنته دارد گویا ناظر به این هست که اگر به کیل هنته. این را باید مراجعه کرد. من حدس می‌زنم فروشش به هنته و شعیر که مزرعه تولید می‌شود شبهة ربا در آن هست به دلیل اینکه کأنّ این هنته و شعیر از آب تولید می‌شود بین اصل و فرعی که چیزی که هست، بین آن اصل و فرع نباید زیاده باشد، امثال اینها. فکر می‌کنم ناظر به آن جهات هست.

بحث‌های سندی این روایت‌ها دارند که خیلی نمی‌خواهم وارد بحث‌هایش بشوم، چون متعدد است.

یکی از بحث‌ها این است که آن روایت سعید اعرج، یکی از روایت‌های ما روایت سعید اعرج است.

سعید اعرج عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألت عن الرجل یکون له شرب مع قوم فی قنات فیه شرکاء.

در فقیه از سعید بن یسار نقل شده. سعید اعرج، سعید بن یسار نیست، کس دیگر است. اینجا کدام درست است کدام غلط است امثال اینها به احتمال زیاد باید سعید اعرج درست باشد و سعید بن یسار، سعید معروف بوده. گاهی اوقات کلمة سعید را اشخاص می‌بینند، ذهنشان می‌رود روی سعید بن یسار، یا دو نفر یکی از تحریفات شایعی که وجود دارد، تحریف متقابلین هست.

مرحوم محقق تستری در کتاب اخبار دخیله یک فصلی تحت این عنوان عنوان کرده. تبدیل احد المتقابلین بآخر. تحریفاتی که دو نفری که از جهاتی با هم شبیه‌اند و در یک جایگاهی قرار دارند و اینها مثلاً حماد بن عثمان و حماد بن عیسی. اینها هر دو کسانی هستند یک سری شاگردهای مشترک، استاد هر دو از صغار اصحاب صادق علیه السلام هستند، از طبقة دوم اصحاب اجماع هستند. در یک جایگاه نسبتاً واحدی قرار دارند. خیلی وقت‌ها طرف حماد بن عثمان را که می‌بیند اشتباهی به جایش حماد بن عیسی می‌گذارد. حماد بن عیسی اشتباهی جایش حماد بن عثمان می‌گذارد.

شاگرد: علی بن حسن عن

استاد: آن یک بحث دیگر است. نمی‌خواهم همة تحریفات را بیان کنم. بحث‌های دیگر همه را وارد نکنید. بحث سر این هست که یکی از عوامل تحریف تبدیل احد المتقابلین بالآخر است. یعنی دو تا راوی که از جهاتی به هم شبیه هستند گاهی اوقات یکی‌شان جای دیگری قرار می‌گیرد. من در بعضی اسناد تهذیب بود همین سندی که در بحث فقه ما بحث می‌کردیم، مرجع ضمیرش علی بن حسن بن فضال است یا مرجع ضمیرش محمد بن حسن صفار است که روایتی بود آنجا بحث می‌کردیم. آنجا یکی از احتمالاتی که مطرح کرده بودم اینکه گاهی اوقات دو نفر هستند هر دو مؤلف مصدری هستند که شیخ طوسی از آن مصدرها اخذ می‌کند. این موقعیت واحدی که پیدا کردند باعث می‌شود که گاهی اوقات به جای یک مؤلف اسم مؤلف دیگر را طرف بگذارد. می‌خواسته بنویسد محمد بن یعقوب، نوشته حسین بن سعید. افرادی که خیلی فاصله‌شان زیاد است کمتر این اتفاق می‌افتد که اینها را به همدیگر. ولی کسانی که از جهت طبقه هم هم طبقه هستند، نزدیک است، گاهی اوقات می‌خواهد بنویسد علی بن حسن بن فضال، می‌نویسد محمد بن حسن صفار. در اینها هر دوشان در یک طبقه هستند تقریباً و جای یک نام، نام راوی دیگر را جایگزین می‌کند.

ظاهراً سعید بن یسار و سعید اعرج اینها تبدیل شدة همدیگر هستند و من تصور می‌کنم به احتمال زیاد سعید اعرج هم درست‌تر باشد. و آن تبدیل نامأنوس به مأنوسی که عرض می‌کنم اقتضاء می‌کند که سعید اعرج به سعید بن یسار تبدیل شده باشد نه برعکس.

روایت‌های زیادی داریم که ازش استفاده می‌شود که شخصی که حقابه دارد می‌تواند حقابه‌اش را بفروشد مثل روایت سعید اعرج، روایت محمد بن مسلم، روایت عبدالله کاهری، روایت قرب الاسناد و همة اینها.

هم به پول می‌تواند بفروشد و هم به محصولی از آن زمین، گندم، جو امثال اینها مانعی ندارد بفروشد.

یک روایت‌هایی داریم که در مقابل اینها روایت ابی بصیر هست: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن بیع النطاف و الاربعاء.

می‌گوید نطاف این است کسی حقابه داشته باشد، حقابة خودش را بخواهد بفروشد، این نطاف را اینجوری معنا کرده.

به قرینة روایت دیگر ظاهراً این روایت باید حمل به کراهت بشود. و این نهی کراهتی هست.

البته یک صدری دارد آن صدرش را یک معنای دیگری می‌شود معنا کرد. اربعاء را هم پیغمبر نهی کرده، می‌گوید اربعاء این هست که طرف سد می‌زند و یک استخری کأنّ درست می‌کند در آن استخرش، آب را آنجا ذخیره می‌کند. می‌گوید اگر از این آب نیاز ندارد این آب را باید رها کند برود. آن را ممکن است بگوییم این سد زدن و امثال اینها، با توجه به اینکه آب رودخانه است فقط حق سبق می‌آورد مالکیت را ایجاد نمی‌کند. چون اصل آب، آب مباحث هست و جزء مشترکات مسلمین هست قابل فروش نیست.

آن را ممکن است. ولی من بیشتر بحثم روی آن ذیلش است که تعبیر ان نطاف ان یکون له الشرب که دقیقاً موضوعش همان هست که یکون له شرب، سعید اعرج دقیقا یکون له شرب فیستبقی بعض من شربه.

ایکون له الشرب فیستغنی عنه

موضوعش عین هم هست و آنجا گفته مانعی ندارد، اینجا می‌گوید مانع دارد

شاگرد: حقابه مباح است، رود مباح ازش حقابه دارد. این را چطور می‌تواند بفروشد. شما روایت‌های بالا را حمل بر مباح کردید دیگر که گفته آب را نمی‌تواند بفروشد گفته بودید اینها.

استاد: نه قنات می‌زنند با همدیگر، یک چاه می‌زنند چیز تعیین می‌کنند. حقابه‌ای از یک قنات و امثال اینها. قنات که مشترک هست. ممکن است ملک شخصی باشد.

این ظاهراً باید حمل بر کراهت بشود.

در اینکه بسیاری از این روایات را نمی‌توانیم به آن اطلاقشان اخذ کنیم بحثی نیست.

روایت عقبة بن خالد یک روایت خاص است.

روایت عقبة بن خالد تعبیرش این است می‌گوید که قضی رسول الله بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاءٍ. این روایت را چجوری باید معنا کرد. یک معنا این هست که اگر بخواهیم بگوییم این مربوط به آب‌های مباح هست، آب مباح لیمنع به فضل کلاءٍ ندارد. مطلقا حق ندارد فضل ماء را منع کند چون این لیمنع به فضل کلاء این قید ندارد. در حالی که این روایت ناظر به این هست که آن فضل مائی که لیمنع به فضل کلاء قید زده. این را دارد منع می‌کند.

همین را تعلیل شده به لاضرر و لاضرار. قبلاً اشکال کردیم به آقای سیستانی که این روایت نمی‌خواهد بگوید در ماء حق دارد. می‌خواهد بوید چون در کلاء حق دارد به تبع آن شخص حق ندارد آن فضل مائش را منع کند. به نظر می‌رسد که این روایت یک نوع حقی همان مطلبی را که آقای سیستانی می‌فرمایند که نسبت به آب یک حقی اشخاص دارند می‌شود به این روایت نسبت داد ولی با این توضیح، نه اینکه ذاتاً اشخاص روی آب حق دارند.

اوّلاً فضل ماء منهای این روایت سایر روایات مربوط به ماء مباح است. ولی خصوص روایت عقبة بن خالد اینکه بگوییم مراد ماء مباح است بعید است. این ظاهراً ماء مملوک است. ولی همین ماء مملوک را می‌گوید آن استفادة از ماء مملوک که منشاء ضرر زدن به دیگری باشد این استفاده مجاز نیست. یعنی لاضرر اقتضاء می‌کند که افراد دیگر نسبت به آن فضل ماء حقی پیدا کند، لاضرر این حق را می‌آورد. نه اینکه در رتبة سابقه اشخاص نسبت به این ماء حق داشته باشند. لاضرر باعث می‌شود که شخص حق پیدا کند نسبت به این آب.

در روایت معروف سمره، سمره آن درخت و نخل برای سمره بوده. سمره به اتکاء اینکه درخت برای من هست به خودش حق می‌داده که گاه و بیگاه از این درخت استفاده کند.

پیغمبر که لاضرر و لاضرار را تطبیق می‌کنند مفادش می‌تواند این باشد که لاضرر و لاضرار آن حکم شرعی که باعث بشود که شخص بتواند با استناد آن حکم شرعی به دیگری ضرر بزند آن حکم شرعی محدود می‌شود. یعنی الناس مسلطون علی اموالهم محدود به لاضرر است. به شرطی سلطة بر مال خودت داری که این سلطة بر مال خودت منشاء اضرار به دیگری نباشد. یک چیزی شبیه همان هم در مورد این روایت هست. و در واقع یک نوع حق برای دیگری در این آب استفاده می‌شود. یعنی اگر شارع مقدس اجازه نداده باشد که از این آب استفاده کند، حق نسبت به استفاده از کلاء طرف متضرر می‌شود. استفاده از کلاء اقتضاء می‌کند حقی که شخص در کلاء دارد برای اینکه بتواند از آن حقش استفاده کند اقتضاء می‌کند که در این ماء هم یک نوع حقی پیدا کند.

شاگرد: آب را می‌تواند در زمین خودش حبس کند.

استاد: نه، اگر اصلاً فضل کلاء نداشته باشد. آنجا چیزی ندارد. اینکه حتماً باید ماشیه بیاید یا نه. در جایی که یک فضل کلائی هست. روایت‌های دیگر بحث هم می‌خوانیم. این لاضرر یک نوع حق‌هایی را برای اشخاص در اینجور موارد اثبات می‌کند. حالا این بحث را بعدا تکمیلش می‌کنیم.

شاگرد: تنزیهی هم که نیست الزامی است

استاد: الزامی است. این را الزامی

شاگرد: اینجور باشد همه مسئولند نسبت به استفادة دیگران از مباحات

استاد: چیزهایی که یک نوع ملازمة عرفیه وجود دارد.

اینجور نیست که من ملزم باشم که کاری بکنم که دیگران بتوانند از مباحات استفاده کنند. چیزهایی هست که یک نوع ملازمات عرفیه دارد. این یک نکاتی دارد، این را بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. یک بحث آسیابی هست که آنجا یکی از روایت‌های دیگر لاضرر و اینها هست، آنجا در موردش بیشتر صحبت می‌کنیم.

خلاصة عرض من این هست که آن چیزی که به نظر می‌رسد بدواً که این روایت می‌خواهد بگوید که در جایی که.

لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاءٍ ابتداءً ممکن است تصور بشود اگر کسی انگیزه‌اش منع فضل کلاء باشد فقط در آنجاها می‌خواهد منع کند. اما جایی که انگیزه‌اش این نیست ولی عملاً به این می‌انجامد. عملاً به این می‌انجامد که آن طرف نتواند از آن فضل کلاء استفاده کند آن را بگوید این روایت نمی‌خواهد منع کند. به خصوص با توجه به تعلیل لاضرر و لاضرار فرقی نیست که قصدش این باشد یا اینکه خودبخود به آنجا منجر بشود. روی این جهت بعضی‌ها گفتند لام لام عاقبت است و امثال اینها، این لام، لام عاقبت نیست. لام به معنای تعلیل است. ولی عرف القای خصوصیت می‌کند و همان تناسبات حکم موضوع اقتضا می‌کند که این که قصدش این باشد که به دیگری ضرر بزند خصوصیت نداشته باشد. همین که منع این آقا متضرر شدن دیگری بینجامد کفایت می‌کند.

شارع مقدس در جایی که استفاده از حق مشروع یک نفر متوقف بر یک اشیایی باشد که آن اشیاء اگر نباشد از این حق مشروع طرف نمی‌تواند استفاده کند نسبت به آن ملازماتش یک حق‌هایی برای صاحب این حق مشروع شارع مقدس اثبات می‌کند.

این محدوده‌اش چی است، خصوصیاتش چی است امثال اینها، یک نکاتی دارد که اینها را باید بعد از این صحبت کنیم.

عرض من این هست که لاضرر و لاضرار را کاملاً می‌شود بر این روایت تطبیق کرد و اگر ما لاضرر و لاضرار را ذیل این حدیث بدانیم هیچ مشکلی هم ندارد. خود لاضرر و لاضرار حق در آن ماء ایجاد می‌کند. لازم نیست در رتبة سابق ما حق اثبات کنیم. لاضرر و لاضرار می‌خواهد بگوید که شما نسبت به این حق ایجاد می‌کنید. در سایر موارد لاضرر هم همین است. لاضرر ایجاد حق می‌کند برای آن صاحب زمینی که نخلش، نخل سمره در آن هست، حق ممانعت از آن ایجاد می‌کند. حق ایجاد می‌کند که او وقتی می‌خواهد بیاید سرکشی کند یاالله بگوید امثال اینها.

این نکاتی هست که تکمیلش برای بعد باشد

شاگرد: لاضرر تا جایی که هدم جدار برای همسایه. کسی که دیوار خودش را خراب می‌کند باعث می‌شود به خانة همسایه‌اش دید پیدا کند. اراد اضراراً به همسایه بکند.

استاد: به آن می‌رسیم. این بحث باید با توجه به مجموع روایات این بحث را ادامه داد. اینکه عجالتاً عرض کردم. آن روایت‌هایی که، روایت‌های دیگر لاضرر را هم باید بررسی بکنیم، آن روایت‌های دیگر لاضرر با توجه به مجموع آنها بحث را تکمیل بکنیم.

بحث این روایت تقریباً تمام شد.

شاگرد: مبنای حاج آقا که تخصیصات و تقییدات بازگشت می‌کند به اینکه آن زمانی که ؟؟؟ صادر شده یا بینه بوده اینجا معهودیت قرینه می‌شود. آن وقت این معهودیت در روایتی که ؟؟؟ و الکلاء دارد احتمال دارد آن هم معهود همان ماءهای مباحی باشد که غالباً منجر به منع فضل کلاء می‌شود. فضل کلاء را جایی که غالبی بگیریم برای همان ماءهای معهود که ما‌های.

استاد: نه، این معنایش این است که لیمنع به فضل کلاء یک خصوصیتی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]